

تجربه احزاب و گروه‌هایی که سعی در جلب و جذب آنها می‌نمودند بی‌نتیجه ماند نه، قدرت قلم و بیان آل‌احمد در جذب نیما به نیروی سوم مؤثر بود که نه تعریف و تمجید "مرتضی کیوان" از قطعه "قهرمانان استالینگراد" موجب گرایش شهریار به حزبی خاص شد. ۶ نیما و شهریار، بدون عضویت در حزبی، در جبهه ضد دیکتاتوری حضور فعال داشتند.

میرزاده عشقی، دوست صمیمی شهریار برای اولین بار "افسانه نیما" را در نشریه "قرن بیستم" که با پشتوانه مالی آیت‌الله مدرس انتشار می‌یافت، ۷ به چاپ رساند و با شهریار در مورد چاپ شعری که به سبک نیمایی سروده بود، به مشورت پرداخت.

ملک‌الشعراء بهار، عضو گروه اقلیت مجلس به رهبری آیت‌الله مدرس از سوی قطعه‌ای شب "نیما" را در هفته‌نامه خود چاپ نمود و از سوی دیگر مقدمه‌ای بر دیوان شهریار نوشت و او را نه تنها برای ایران که برای دنیای شرق افتخار آفرین نامید. موضع‌گیریهای سیاسی و اجتماعی عشقی و ملک‌الشعراء بهار موجب شد که فرمان قتل خود را از دست پادشاه وقت دریافت کنند، اما روز موعود، ملک‌الشعراء، بطور معجزه‌آسایی از مرگ نجات پیدا کرد ولی عشقی در اوج جوانی ترور شد و به قتل رسید.

شهریار و نیما در سوگ عشقی "مرثیه‌های" جانگدازی سرودند. آنها به صراحت "عشقی" را خادم و عاشق وطن و قاتل او را خائن نامیدند. نیما قطعه خود را چنین آغاز کرد:

عشقی که بود محرم اسرار ما به کار
عشقی نمود و عشق دگر را گرفت پیش ۸
و شهریار سرود:

عشقی که درد عشق وطن بود درد او
او بود مرد عشق که کس نیست مرد او ۹

آیا به بن‌بست کشانیدن رابطه عاطفی شهریار در سال ۱۳۰۸ و تبعید او به نیشابور از طرف وابستگان به دربار یک عکس‌العمل حساب شده و دقیق در مقابل موضع‌گیریهای اجتماعی و عاطفی شهریار نبود که با هدف به انزوای کشاندن ایشان به مرحله اجرا درآمده بود؟ شهریار، آن دستی را که بر کار او گره زده بود، خوب می‌شناخت، اما شکایت جز به خدا نمی‌کرد.

دستی گره به کار من ناتوان زدست
بفرست ناخنی گره از کار باز کن
"شهریار"

و در تفسیر این بیت می‌گوید:
"تار چنگ نواستنج، تعبیری برای شعرهای خود من می‌باشد، که بخصوص بعد از شهریار ۱۳۲۰، از طرف نظام مورد فشار واقع شد. ۱۰"

تا سخن گفتم به حق، حق حیاتم خود نماند
وین سزای هر سخنگوی سخنندان یا علی
"شهریار"

سال ۱۳۱۷ اوج بحرانهای روحی نیما و شهریار بود. در این سال صادق هدایت که با شهریار و نیما دوستی صمیمانه داشت تصمیم انتحار خود را با آنها در میان گذاشت و جالب است که راه نجات آن دو را نیز در این کار دید ۱۱ اما جواب شنید که اینها امتحان الهی است باید صبر و تحمل نمود. ان‌الله مع الصابرين.

شهریار پس از این گفت و شنید در مواجهه با هدایت، همیشه این بیت حافظ را به شوخی و با تغییری، چنین می‌خواند:

در این شب سیاهم جز وحشتم نیفزود
از گوشه‌ای برون آ، ای صادق هدایت

در شعر شهریار، فضای جامعه در آن روزگار به

خانه پردودی تشبیه شده است. دودی که چشمها را کور می‌ساخت تا حقایق را نبینند. در چنان فضای پردودی پروانه‌های عاشق را می‌کشند بلبلان را نفس می‌برند. شعر "شاعر افسانه‌ی شهریار خطابه‌ای است اجتماعی و سیاسی خطاب به نیما یوشیج، در این شعر مسئولیت همه این نابسامانیها به شخص شاه نسبت داده شده است. شاه به شانهای تشبیه شده که وظیفه اصل خود را که عبارت است از نظم بخشیدن به اجتماع، فراموش کرده و خود عامل بی‌نظمی و پریشانی شده است.

نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم
سرپیش هم آریم و دو دیوانه بگرییم
من از دل این غار و تو از قلّه آن قاف
از دل بهم افتیم و به جانانه بگرییم
دو دیست در این خانه که کوریم ز دیدن
چشمی به کف آریم و به این خانه بگرییم
آخر نه چراغیم که خندیم به ایوان
شمعیم که در گوشه کاشانه بگرییم
این شانه پریشان کن کاشانه دلهاست
یکشب به پریشانه از این شانه ۱۲ بگرییم
من نیز چو تو شاعر افسانه خویشم
باز آ بهم ای شاعر افسانه بگرییم
خر مهره ببینیم و به درانه بگرییم
بلبل که نبودیم بخوانیم به گلزار
جغدی شده شبگیر، به ویرانه بگرییم
پروانه نبودیم در این مشعله، باری
شمعی شده در ماتم پروانه بگرییم
بیگانه کند در غم ما خنده ولی ما
با چشم خودی در غم بیگانه بگرییم
بگذار به هذیان تو طفلانه بخندند
ما هم به تب طفل، طلیبانه بگرییم ۱۳

نیما جواب این شعر و همدردیهای دیگر شهریار را، سالها پس از بازگشت شهریار از تبعید داد. عامل آن تأخیر را علیرغم اشتیاق شدید هر دو هنرمند به دیدار همدیگر، در تبعات ناشی از جهت‌گیریهای ضد دیکتاتوری نیما و شهریار باید جست. نیما از سال ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۳ درگیر شکایات مربوط به اداره فرهنگ آستارا بود ۱۴ و شهریار درگیر تبعات پس از اخراجش از دانشگاه و مرگ پدر و استخدام در اداره کشاورزی.

درست است که در همین سالها (۱۳۱۷)، شهریار، یکبار به قصد دیدن نیما به مازندران رفت، اما شیفتهای افرادی ناشناس، که مشخص نیست با چه نیتی به پیش نیما رفته و به دروغ خود را شهریار معرفی نموده بودند آنچنان ذهنیتی در نیما بوجود آورده بود، که شهریار واقعی هم، موفق به دیدار نیما نشد. تا این که در سال ۱۳۲۱ دو همدرد و دو مرغ بهشتی دوباره همدیگر را پیدا کردند.

نیما در ۲۷ تیرماه ۱۳۲۳ در نامه‌ای خطاب به شهریار می‌نویسد:

شهریار عزیز:

"منظومه‌ای را که به اسم شما ساخته بودم، فرستادم زبان این منظومه زبان من است... آدم در حین سرودن و مواظبت در حال مصرعها که چطور نظم پیدا کنند، خسته و کوفته می‌شود. ولی هیچ کدام از اینها برای آستان شریف تو چیزی نیست و نباید چندان چیزی به شمار رود. حتماً اگر روزی باشد، آفتابی هم خواهد بود. اگر در خلال این سطور، من توانسته باشم از روی صدق و صفا، علامتی نشان بدهم، کاری کرده‌ام. من یکبار دیگر، صدق و صفای خود را با این چند سطر علاوه می‌کنم که به همپای منظومه یادگار بماند... برای روزی که ما آن را نمی‌شناسیم... چشمداشت عمده این است که این هدیه ناقابل را به منزله برگ

سبزی که درویشی به آستان ملوک تحفه می‌برد، از دوست خود بپذیرید، این نمونه کار من نیست این نمونه صفای من است.

دوست شما، نیما یوشیج ۱۵

نیما در بندی از منظومه‌ی مذکور سروده بود:

ای نگارین شهریار شهر دلبدان!

در شبستان تو نیز آن شمع

با پریده رنگ خود تنها از آن غمگین می‌افروزد
که به یاد روزگاری، چو صحبت را می‌آغازی
از تو اندر آتش حسرت جگر سوزد ۱۶

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری نیما یوشیج، زمانه کاری کرد که نیما نتواند گفته‌هایش را به روشنی با مردم در میان بگذارد و همین ترس و بیم بود که گفته‌های وی را پیچیده‌تر از آنچه همه مردم بتوانند بفهمند، بوجود آورد.

"مهمترین خصوصیت هنر و ادب این دوران که رژیم در ابتدا ناخواسته و سپس آگاهانه بدان دامن می‌زند، تفکیک آن به دو بخش مردمی و روشنفکرانه بود. به این ترتیب حرکت اصلی و اثرگذار هنر و ادبیات، چندان پیچیده شد که از مردم به دور افتاد. رژیم شادمانه این تفکیک را پذیرا بود، چرا که با این ترتیب مطمئن می‌شد که روشنفکران هیچ گونه ارتباطی با مردم نخواهند یافت. ۱۷"

جلال آل‌احمد در مقاله‌ی "مشکل نیما یوشیج" به صراحت می‌نویسد که: عالم سیاست تنها با توجه به جنبه تخریبی کار نیما به او بار و پر می‌دهد و او را ناچار می‌کند که به کار خود پیچیدگی بیشتری بدهد. ۱۸ شهریار نیز با اشاره به آخرین دیدار خود با نیما که در سال ۱۳۳۷ در تبریز انجام گرفته بود، به اقرار خود نیما در این باب اشاره‌ها کرده است. ۱۹

شهریار به رغم تأثیری که از نیما پذیرفته بود، زیر بار این پیچیدگی در زبان نرفت و استقلال هنری و شعری خود را همچنان پس از سال ۱۳۳۰ نیز حفظ نمود. او که عشق به طبیعت و یک نوع فانتزی تخیل را از نیما آموخته بود، زبان مردمی خود را فراموش نکرد. او در سال ۱۳۳۰، منظومه "حیدر بابایه سلام" را که در سطح بسیار وسیعی در داخل و خارج کشور با توده‌های محروم شهر و روستا ارتباط عاطفی برقرار کرده بود. سرود، که اگر نه،

فریاد ستم ستیز روستائیان - دست کم صدای دردمندانه و آه حسرت بار آنان هست ۲۰

در واقع، شهریار شعر نیمایی را تا حدی که به افراط و تفریط میدان ندهد، می‌پسندید اما تقلیدی را که در آن از شعر اروپائی می‌شد غیرقابل قبول می‌شمرد، شهریار تجدد در شعر و شاعری را لازمه‌ی ترک کردن تمام ستهای قدما نمی‌دانست. ۲۱ مثنویهای "افسانه‌ی شب" و "هذیان دل" را آنچنان مؤثر و با مهارت سرود که نیما نیز از آنها تاثیر پذیرفت و در اشعارش آنها را ستود:

من پس از آگه شدن ز افسانه‌ی سود افزای تو
کردم افسانه همه از این شب تاریک دل، آغاز
و به هذیان دل خود آمدم دمساز ۲۲

و یا:

داشت خامش درین لب
دلریا افسانه‌ای از شب

مثل این که زان فسانه‌ها

جان او با جان من دمساز می‌گردید. ۲۳

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آنچنان ضربه‌های کاری روحی به نیما و شهریار زد که هر دو شاعر را به وسواسی ناشی از وحشت انداخت.

در همان سال ۳۲ نیما مانع کار یکی از فیلمسازان شد که می‌خواست فیلم کوتاهی از زندگی نیما بسازد پیر مرد وحشت کرده بود که انگلیسها پشت سر این

